

بجای مبالغه های دور از ذهن و غالباً غیر مفهومی که پیش شعرای ایران عزیز و گرامی است قآنی ترجیح میدهد که شعر خود را بنکت عادی و رسوم متداوله زینت بدهد مثلاً در ابیات ذیل^۱ بآداب و رسوم مختلفه که عامه خالق در عید نوروز مجری میدارند اشاره میکنند :

عید شد ساقی بیا در گردش آور جام را
سین ساغر بس بود ای ترک ما را روز عید
خلق را بر لب حدیث جامه نوهست و من
هر کسی شکر نهی بر خوان و بر خواند دعا
هر تنی راهست سیم و دانه گندم بدست
سیر بر خوانست مردم را و من از عمر سیر
بسته و بادام نقل روز نوروز است و من
عود اندر عید میسوزند و من نالان چو عود
یکدگر را خلاق میبوسند و من زین غم هلاک
سر که بردستار خوان خلاق و همچون سر که دوست
خلق را در سال روزی عید و من از چهر شاه
لاجرم این عید خاص من که بادا پابدار
قآنی یکی از شعرای معدودی است که اوضاع عصر و اختصاصات زبان را عمداً در گفتار خود درج نموده حتی بعضی لهجه ها و تلفظات ناقص را نیز نمایش داده است مثلاً مکالمه میان پیرو کودک خردسال که زبان هر دو نیم لال بوده است . عین این اشعار را ذیلاً درج میکنیم^۲

اشعار گنجینه قآنی

بیرکی لال سحر گاه بطفلی الکن
کای ز زلفت صمصصم شاشاشام تاریک
تقریباً کیم و از شششهد للبت
میشنیدم که بدین نوع همی راند سخن
وی ز چهرت شاشاشام صمصصع روشن
صصصیر و تاتانابم ز رفت از تثن

(۱) چاپ طهران صفحه ۱۴-۱۵ (۲) هفت سین - معمول است که در عید نوروز هفت چیز را که نام آنها بحرف سین شروع شود فراهم میاورند از قبیل سنبل - سیب - سوسن - سیم - سیر - سرکه و سپند . (۳) مراجعه شود بکتاب من « سالی در میان ایرانیان » صفحه ۱۹-۱۱۸ و صفحه ۶-۳۴۵ از کتاب سابق الذکر قآنی

حفل گفتا ممن را توتو تقلید مکن
 میبخواهی ممشتی بککت بزلم
 پیر گفتا و ووالله که معلوم است این
 همفتاد و هشتاد و سه سال است قزون
 طفل گفتا خندا را صصد بار ششکر
 ممن هم کککنگم مثل توتوتو
 کککشو ز بیرم ای کککمتر از زن
 که بیفتد ممبزت میمیان دهن
 که که زادم من بیچاره ز مادر الکن
 کککنک و لالالام بیخلاق ز من
 که برستم بجهان از لالال و ممن
 توتوتو هم کککنگی مثل ممن

قآنیء-لاوه بر دیوان اشعار مجموعه حاوی قصص و بند و
 کتاب پریشان نصایح بطرز گلستان سعدی ترتیب داده و پریشان نام گذارده

است این کتاب مشتمل بر ۱۱۳ حکایت است و در خانمه ۳۳ فقره نصایح خالی از اساس
 و دور از وجدان و مبنی بر خیانت و دغل پیادشاه و شاه-زادگان درج نموده است.
 کتاب پریشان که حاوی مطالبی راجع باحوال مؤلف نیز هست در کلیات چاپ طهران
 از صفحه ۱ تا صفحه ۴۰ را فرا گرفته و چندین چاپ دیگر دارد که مستر ادواردس در
 فهرست^۱ خود از آنها نام میبرد.

۸- فروغی (متوفی بسال ۱۲۷۴ تا ۱۸۵۸)

سابقاً اشاره بمیرزا عباس فرزند آقا موسی بسطامی کردیم و گفتیم که بدو
 مسکین و بعدها فروغی تخلص مینمود. گویند قریب بیست هزار شعر گفته اما پنج هزار
 بیت از آن را انتخاب نموده و در پایان کلیات قآنی چاپ طهران (۱۳۰۲/۵ - ۱۷۸۴)
 ملحق ساخته اند.

در حقیقت همان رابطه که میان دو شاعر بوده اکنون میان
 تمایل بتصوف دیوان آنها موجود است. علی الظاهر بعکس قآنی فروغی
 بغزل میل داشته در هر حال منتخبات سابق الذکر تمام غزلیات است مطابق شرح حال
 مختصری که بغزلیات منتخبه اش افزوده اند در پیروی طریقه تصوف مثل بایزید بسطامی
 و حسین بن منصور حلاج در عهد سابقه بذل همت و کوشش کرده است و از این جهت
 طرف سوء ظن و تعقیب متشرعین گردید.

سه بیت از اولین غزلیکه در منتخبات دیوانش دیده میشود بنظر م برای معرفی او کافی باشد:

کمی رفته ز دل که تمنا کنم ترا
 غیبت نکرده که شوم طالب حضور
 کی بوده نهفته که پیدا کنم ترا
 پنهان نگشته که هویدا کنم ترا
 با صد هزار جلوه برون آمدی که من
 با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

۹ - یغمای جندقی

میرزا ابوالحسن جندقی که بیشتر بواسطه افراط در هزل اشتهار دارد و فحش مخصوص او عبارت زن قحبه بود. آخرین شاعری است که صاحب مجمع الصفحاه^۱ قبل از شروع بشرح حال خود از او ذکر می کند. یغما مدتی منشی مردی تند خو و هرزه دهان موسوم به ذوالفقار خان سمعانی بود و گویند محض مشغولیت خاطر و جلب رضای او این غزلیات و ابیات تعرض آمیز گریه را سروده و مجموعه آن را سردار یه نام گذارده است^۲ هر چند یغما مقدار کثیری اشعار جدی و مراسلات دلیپذیر و شیوا از خود بیادگار گذاشته و همه در کلیات بزرگ او در سال ۱۲۸۳/۷-۱۸۶۶ در طهران بطبع رسیده لیکن شهرت نام یا ننگ او مبتنی بر هزلیات اوست.

مؤلف تذکره دلگشا^۳ فقط سه سطر از احوال او مینویسد و او را شخصی مهربان و دوست داشتنی و جوانی خوش طبع و فصیح که ابدأ بفکر جمع آوری آثار خود نیست^۴ معرفی مینماید. قاضی بسپاک خاس خود بر یغما حمله برده و اشعار افراط آمیز بر اوراق ذیل را در حق وی سروده است^۴

کلیات یغما بطوریکه در طهران چاپ شده شامل قسمتهای
 محتویات کلیات یغما
 ذیل است:

الف - نثریات (ص ۲ - ۱۴۵) که عبارت است از مکاتیب بسیار خطاب بدوستان و آشنایان متأسفانه تا حدی که من دیده ام فاقد تاریخ هستند. مطالعه دقیق این مراسلات البته نکات بسیار راجع باحوال مؤلف بدست خواهد داد. بسیاری از آنها خطاب بدوستان و آشنایان واقوام نامعلوم است و بعضی از آنها به پسرانش میرزا اسمعیل متخلص به هنر و میرزا احمد صفائی و میرزا محمد علی خطر و میرزا ابراهیم دستان نوشته شده است و قسمتی هم بر جالی که کما بیش شهرت و قدرتی داشته اند نگاشته شده

(۱) جلد دوم صفحه ۵۸۰ (۲) ابن اشعار که در کلیات چاپ طهران ۱۲۸۳/۷-۱۸۶۶ از صفحه ۲۰۴ تا ۲۱۷ را فرا میگیرد معذک قسمتی از مرلیات یغماست (۳) نسخه خطی من (۴) صفحه ۳۷۲ کلیات چاپ طهران ۱۲۰۲/۵-۱۸۸۴ چون مشتمل بر هجو بود حذف شد (منترجم)

و اسم آنها مذکور است در خیلی از این مراسلات سعی نموده که پیارسی خالص نامه نگاری کند و از لغات عربی اجتناب بنماید و برخی از مکتوب ها که موسوم به نامه بسیط هستند با سادگی بسیار ساده نوشته شده اند.

ب- شعر :

- ۱ - غزلیات قدیمه (ص ۱۴۶-۱۸۳)
 - ۲ - غزلیات جدیده (ص ۱۸۴-۲۰۳)
 - ۳ - سرداریه که سابقاً ذکر کردیم (۲۰۴ - ۲۱۷) بشکل غزل و با تخلص سردار ساخته شده است .
 - ۴ - قصایه (ص ۲۱۸-۲۳۱) که از حیث شکل و محتویات با سرداریه شباهت دارد و بتخلص قصاب سروده گشته .
 - ۵ - کتاب احمد (۲۳۲-۲۴۷) شبیه بدوقسمت سابق الذکر بتخلص احمد .
 - ۶ - مثنوی خلاصه الافتضاح (صفحه ۲۴۸-۲۶۵) در شرح يك واقعه بدنامانه و قبیحی که در حاشیه صفحه ۲۴۸ کیفیت آن یادداشت شده است .
 - ۷ - مثنوی شکوٰی الدلیل (صفحه ۲۶۶ - ۲۸۰) بوزن شهنامه که ظاهراً مدح و باطناً هجو سیدقنبر نام روضه خوان است که یغما او را رستم السادات می خواند .
 - ۸ - مرثی در مصیبت ائمه هدی علیهم السلام (صفحه ۲۸۲ - ۳۰۱)
 - ۹ - ترجیع و ترکیب بند (صفحه ۳۰۲ - ۳۳۱) که بیشتر موضوعهای پست و دنی را تشریح مینماید .
 - ۱۰ - قطعات (۳۳۲ - ۳۵۵) اکثر هجو و هزل و شرح مطالب قبیح است .
 - ۱۱ - رباعیات (صفحه ۳۵۶ - ۳۸۹) که همچنین پست و وقاحت آمیز است
- هجویات یغما** غزلیات جدید و قدیم و مرثی و مصیبت نامه هائی که در نمره ۱ - ۲ - ۸ ذکر شد قسمت جدی و معتبر دیوان یغما را تشکیل میدهد و تقریباً يك نالت کلیات او میشود . اما با استثنای نمره ۷ که برحمت میتوان آن را پذیرفت بقیه دیوانش نه قابل چاپ و نه سزاوار ترجمه است . عبارت زن تحبه که فحش مخصوص شاعر است و حتی خودش هم معمولاً بآن صفت خوانده میشود هر چند عبارت مطبوع و لطیفی نیست اما نسبت بلغات دیگر که بکار میبرد

مطبوعیت و لطافت محض محبوب است. از طرف دیگر اشعار جدید و مرانی او دلالت دارند که میتوانسته است ابیات خوب و پسندیده بسازد و قدرت او در عالم الفاظ از قآنی بیشتر بوده اما آهنگ و لهجه او را فاقد است.

مرانی مذهبی یغما یغما ظاهر آهنگر سبکی در مرثیه سازی است که آن را نوحه سینه زنی میگویند تا چندی پیش گمان میکردم این یکی از سبکهای است که بعد از انقلاب ۱۹۰۵/۶ در ایران ظهور یافته و در کتاب خود موسوم به «مطبوعات و شاعری ایران جدید» نمونه های چندی از آن ذکر نمودم اشعار ذیل مطالع هشت قطعه مرثیه است که یغما به همان طرز ساخته است.

نوحه سینه زنی

میرسد خشک لب از شط فرات اکبر من	سیلانی بکن ای چشمه چشم تر من
نوجوان اکبر من	نوجوان اکبر من
کسوت عمر تو تا این خم فیروز نمود	گیتی از نیل عزا ساخت سیه معجز من
نعلی آورد بخون	نوجوان اکبر من
تا ابد داغ تو ای زاده آزاده نهاد	از ازل کاش نمیزاد مرا مادر من
نتوان برد ز یاد	نوجوان اکبر من الخ

وله ایضاً

شکوه از چرخ ستمگر چه کنم گر نکم	کله از گردش اختر چکنم گر نکم
چکنم گر نکم	چکنم گر نکم
غم عباس بلاکش چه کشم گر نکشم	ناله بر حسرت اکبر چکنم گر نکشم
چکشم گر نکشم	چکنم گر نکشم الخ

وله ایضاً

در شبمت پوشیده بینم روز محشر آفتاب	وز صباحت آشکارا شام دیگر آفتاب
آفتاب باز سرکش آفتاب	آفتاب باز سرکش آفتاب
سست ازین سخت ابتلا ذرات را بالا و پست	شرم کن آخر نه از ذره کمتر آفتاب
هر چه هست یاز راه از کار دست	آفتاب باز سرکش آفتاب الخ

وله ایضاً

کوه و صحرای خصم و شاه کم سپه تنهادریغ	قلب ایمان را شکست و نصرت اعدا دریغ
وادریغ نصرت اعدا دریغ	وادریغ نصرت اعدا دریغ

آه کز بی دولتان دین بدنیا باخته بادشاه کشور دین خسرو دنیا در بیخ
تاخته گشت کارش ساخته ولادریغ نصرت اعدا در بیخ الخ
وله ایضاً

محشری بینم عیان در هفت کشور آسمان شام عاشورا است این یا صبح محشر آسمان
آسمان شرمی آخر آسمان آسمان شرمی آخر آسمان
آفتابی شد ز دورت تیره اختر آسمان با چنین دوران نگردی کاش دیگر آسمان
آسمان شرمی آخر آسمان آسمان شرمی آخر آسمان الخ
وله ایضاً

زین مصیبت نه همین از خاکیان ماتم بیاست چارار کان شش جهة تانه فلك ماتم سراسر است
کی رواست سرنگون گردی فلك کی رواست سرنگون گردی فلك
نعره جن و ملك در ماتم فخر امم از نری ناهم ثریا از ثریا تا تراست
از قدم تا دم شام عدم کی رواست سرنگون گردی فلك
وله ایضاً

هفته کین مه شر سال دغل قرن دعاست شب غم روز ستم شام الم صبح عزاست
خون هدر مال هباست خون هدر مال هباست
فته بیدار و امان خفته و خصم از در کین دسته بی شهنه و خوان چیده و فرمان یغماست
تر کتازان بکمین خون هدر مال هباست الخ
وله ایضاً

زاده زهرا بکام زاده مروان نگر این بخواری آن بعزت این بین و آن نگر
آه آه گردش دوران نگر آه آه گردش دوران نگر
آل مروان تیغ بر کف آل یس نقد جان نفی حق انبات باطل کفر بین ایمان نگر
زین و آن گر نظر داری عیان آه آه گردش دوران نگر، الخ

این آخرین قسمت از حیث شکل خیلی نزدیک است به نمره ۱۹ که در کتاب
مطبوعات و شعر ایران جدید، خود درج کرده ام. اشعار فوق از لحاظ شکل دارای
اهمیت هستند. نوحه معمولی ذیل که ترجیع ندارد و قسمتی از آن بزبان عادی و
مکالمات رایجه ساخته شده خیلی ساده و زیبا است. از ۱۹ شعر آن فقط ۶ بیت
انتخاب می نمایم.

دلم از زندگانی سخت سیره
 زنان را دل سرای درد و ماتم
 بسر درخون طیان دختر عزادار
 بکام مادران لخت جگر خون
 اسیران را بجای اشک و افغان
 خروش تشنه کامان زیر و بالا
 بمیرم هرچه زودتر باز دیره
 تن مردم نشان تیغ و تیره
 برادر کشته و خواهر اسیره
 بخلق کودکان خوناب شیره
 شرر در چشم و آتش در ضمیره
 زخاک تیره تا چرخ ائیره

جای حیرت است که شعرانی هجاو و هزال مثل یغما و قانسی
 هجوسرانی و تقدس
 دارای اینقدر ارادت و اعتقاد نسبت به پیشوایان دین خود بوده
 باشند. علامت اعتقاد و محبت آنها در عدهٔ قلبی از قصایدشان ظاهر است شاید ورلن^۱
 نزدیکترین نظیری باشد که در ادبیات جدید اروپا بتوان برای آنها یافت.

از سایر شعرای زمان ناصرالدین شاه که قتلش (اولی ۱۸۹۶)
 سپهر و هدایت و
 نخستین شکوفه انقلابی بود که ده سال بعد کاملاً نمر داد دو
 نفر را بایستی شمرد. یکی میرزا محمد تقی کاشانی متخلص
 شیبانی

بسپهر دیگر میرزا رضاقلی خان هدایت اما این دو نفر هم بیشتر شهرتشان در تاریخ نگاری
 است لهذا در فصل بعد احوالشان را خواهیم نگاشت هر چند در مجمع الفصحاء اسم
 هر دو مذکور است^۲ شاعر دیگر که بی اهمیت نیست ابوالنصر فتح الله خان شیبانی
 کاشانی است که نخبهٔ اشعار او را در اختر اسلامبول بسال ۱۳۰۸ یا ۱۸۹۰^۳ بطبع
 رسانیده اند و شرح مفصلی از احوالش در مجمع الفصحاء مسطور است (۲۲۴-۲۴۵)
 اگر گنجایش بود عدهٔ کثیری بر جمع این شعراء میتوانستیم بیفزائیم. اما فقط بذکر
 مهمترین آنها اکتفا شده و حتی حق آن چند نفر هم ادا نگردیده است.

(۱) ورلن Verlainه شاعر فرانسوی که از ۱۸۴۴ تا ۱۸۹۶ میلادی زندگانی
 میکرده است «مترجم» (۲) رجوع کنید بجلد دوم صفحه ۱۸۱/۱۵۶ شرح حال سپهر - و
 صفحه ۵۸۱ - ۶۷۸ شرح حال هدایت. این مجموعه بزرگ در ۲/۱۲۸۸ - ۱۸۷۱ خانه
 یافته است.

(۳) بسمی اسمعیل ناصری قراچه داغی چاپ و با اهتمام میرزا رضاخان که بعدها رفیع الدوله
 لقب یافت نشر گردیده است عدد صفحاتش ۳۱۲ است.

دبستان جدید شعرای
بعد از انقلاب

راجع بدبستان جدید ادبی که شعرای آن مولود انقلاب ۱۹۰۶ و سالیان بعد هستند در کتاب جداگانه موسوم به «مطبوعات و شاعری ایران جدید»^۱ سخن رانده ام و در آنجا تفصیل بقدری است که در این کتاب گنجایش نقل نیست.

دخو، عارف، اشرف
بهار

مهمترین این شعرای معاصر عبارتند از دخو [دهخدا] قزوینی عارف قزوینی - سید اشرف گیلانی - بهار مشهدی - دخو

ظاهر را جواثر و مهمتر از هر چهار است اگر چه گمان ندارم این اواخر شعر زیادی گفته باشد قوت قریحه شعری او از دو قطعه که در نمره ۳ و ۱۴ کتاب سابق الذکر مندرج است مشهود می افتد، یکی از آنها بر دیف «آ کبلای» است و دیگری که بسیار لطیف است بیاد رفیق قدیمش میرزا جهانگیر خان شیرازی صاحب جریده صور اسرافیل سروده شده قطعه نخستین در جریده صور اسرافیل مورخه ۲۰ نوامبر ۱۹۰۷ بطبع رسیده و دومین در ۸ مارچ ۱۹۰۹ منتشر گردیده است بهار ملقب بملك الشعراء صاحب جریده نوبهار (که بعد از توقیف بنام تازه بهار مجدداً انتشار یافت) گوینده چندین قصیده زیباست که (تحت نمره ۲۰ و ۳۴ و ۳۶ و ۴۷ در کتاب سابق الذکر چاپ شده است. اما اشعار عارف در نمره ۳۳ و گنثار اشرف در نمرات ۴ - ۷ - ۹ - ۱۳ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۷ مندرج است. گمان ندارم که آثار این شعراء و سایر گویندگان بعد از انقلاب مستقلاً در مجموعه طبع شده باشد. فقط گاهگاهی در جراید مختلفه خاصه صور اسرافیل و نسیم شمال و نوبهار انتشار یافته و بایستی از آنها جمع آورده. جراید کنونی هم يك ستون مخصوص بعنوان ادبیات دارند که این قبیل اشعار در آنها درج میگردد. سابقاً بتفصیل این نکته مهم را روشن ساختم که شعر امروزه بایستی برای پسند افتادن در ذوق دائم التزاید عامه سروده شود و افکار روزافزون ملت را منعکس سازد و بمدح معدوحین انفرادی و ستایش شاهزادگان و وزراء و نجبا اختصاص نیابد.^۲

مرحوم ادیب الممالک
کرده و آثارش در نظر هموطنانش قدر و قیمتی عظیم دارد اما

در اینجا لازم است راجع بیکى از شعرائیکه جدیداً فوت

(۱) جایخانه دارالفنون کهریج ۱۹۱۴ صفحه ۲۵۷ + x1 با پنج صفحه دیباچه فارسی

(۲) رجوع شود به صفحه ۳۰۲ قبل

در دسترس نیست کلمه چند گفته شود. این شاعر میرزا صادق نواده قائم مقام^۱ معروف است لقبش ادیب الممالک و تاریخ وفاتش ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۵ [۲۱ فوریه ۱۹۱۷] است. سه منبع برای کسب اطلاع از احوال او در دست دارم، (۱) شرحی که در نسخه خطی من به‌علامت ۱۹^۲ راجع بشعراى جدید ایران مندرج است (صفحه ۳۹-۵۰) (۲) شمه که در نمره بیستم دوره قدیم کاوه مورخه ۱۵ آوریل ۱۹۱۷ نشر گردیده (۳) رساله که در چاپخانه کویانی بتاریخ ۱۳۴۱/۱۹۲۲ توسط خان ملک حسینی ساسانی پسر عم ادیب الممالک بطبع رسیده و در آن اعلام گردیده که ناشر رساله میخواهد اشعار او را جفع و نشر نماید و تقاضا دارد که رگس نسخه از اشعار ادیب الممالک را که در این رساله مندرج نیست دارا باشد نزد او بفرستد که بطبع برساند.

خدمات او در روزنامه
مختصری از حالات ادیب الممالک را در کتاب «مطبوعات و شعر ایران جدید» به‌مناسبت ذکر جرایدی که بقلم او نشر میشده نگاری

درج نموده ام این جراید که در اوقات مختلفه طبع گردیده عبارتند از ادب منطبعة تبریز (۳۷-۳۸) و مشهد (صفحه ۳۸) و طهران (صفحه ۳۹) که از سنه ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۲/۱۸۹۸-۱۹۰۵ را شامل است. دیگر روزنامه ارشاد منطبعة باکو که ترکی و فارسی بکرمک احمد بیک آقایی قراباغی منتشر میشده است. دیگر روزنامه ایران سلطانی (صفحه ۸۸-۹۱) که در سنه ۱۳۲۱-۴-۱۹۰۳ در آن شرکت جسته است. دیگر عراق عجم صفحه ۱۱۸-۱۱۹ که در سال ۱۳۲۵/۱۹۰۸ نشر میداده و بالاخره روزنامه مجلس (صفحه ۳-۱۳۲) که در سال ۱۳۲۴/۱۹۰۶ در آن چیز مینوشته است یکی از مشهورترین اشعارش هم در صفحه ۳۰۰-۳۰۲ همان کتاب درج گردیده است.

ادیب الممالک در سال ۱/۱۲۷۷-۱۸۶۰ متولد شد نسبی سه درجه به میرزا عیسی قائم مقام وبسی و پنج درجه با امام زین العابدین [ع] می پیوست در سال ۱۳۰۸/۹۰-۱۷۸۹ در تبریز به خدمت حسنعلی خان امیر نظام گروسی رسیده و به‌مناسبت نام او تخلص

(۱) رجوع شود به صفحه ۳۱۱-۳۱۶ قبل (۲) بعد از تعریف این نسبت دوستم میرزا سلمان اسدی مرابیک مقاله متوجه کرد که راجع باحوال ادیب الممالک در مجله ارمان «شماره اول سال سوم صفحه ۱۵-۲۵» مندرج است.

خود را از پروانه باهیری مبدل ساخت . در ۱۳۱۱/۴ - ۱۸۹۳ با اتفاق امیر نظام بکرمانشاهان و کردستان سفر کرد . در ظرف دو سال بعد از آن تاریخ (۶ - ۱۸۹۴) در طهران جزءا جزء دارالترجمه دولتی بود اما در صفر ۱۳۱۴ (جولای اگست ۱۸۹۶) با امیر نظام باذریبجان مراجعت کرد و در آنجا کلاه را بهمامه مبدل ساخت و معاون مدرسه لقمانیه تبریز گردید . و روزنامه ادب را شروع کرد و چنانکه گفتیم در مشهد و طهران آنرا ادامه داد . در ظرف سال ۲۰ - ۱۳۱۸/۲ - ۱۹۰۰ در قفقاز و خوارزم (خیوه) سفر نمود و سپس به مشهد مسافرتی کرد و در آخر سال ۱۳۲۰ (مارچ ۱۹۰۳) بطهران مراجعت نمود در دو سال بعد ۲ - ۱۳۲۱/۵ - ۱۹۰۳ نویسنده مهم و مسحر در درجه اول روزنامه ایران سلطانی گردید . در سنه ۱۳۲۳/۶ - ۱۹۰۵ مدیر جرییده ارشاد باکو شد . در ۱۳۲۴/۱۹۰۶ نویسنده روزنامه مجلس گردید که میرزا محمد صادق طباطبائی تأسیس کرده بود . و در ۱۳۲۵/۱۹۰۷ روزنامه عراق عجم را دایر ساخت در جولای ۱۹۱۰ هنگام فتح طهران با مهاجمین و احرار شرکت جست . و ریاست عدلیه عراق منصوب شد . بعدها همین سمت را در سمنان یافت . دختر منحصراً بفردش در ۱۳۳۰/۱۹۱۲ بدرود زندگانی گفت . دو سال بعد بمدیریت روزنامه نیم رسمی آفتاب منصوب شد در ۱۳۳۵/۱۷ - ۱۹۱۶ ریاست عدلیه یزد را باو دادند اما چیزی نگذشت که بطهران آمد و در سن ۵۸ سالگی وداع جهان گفت^۱

بنا بر رأی خان ملک که پسر عم و هم صحبت اوست اهمیت خاص
سبجش شاعری او
 اشعار او نه فقط در سبک بدیع و مبتکرانه اوست بلکه در حکایتی است که از اطوار و اخلاق ملت ایران در سنوات پرحادثه ۱۹۰۶ - ۱۹۱۲ میکند گویند پس از سوزنی سمرقندی^۲ که از قدماست تا حال کسی در هجو بادیب الممالک نرسیده است . خان ملک در رساله^۳ که منتشر ساخته مطلع تمام قطعاتی را که از ادیب الممالک در دست دارد طبع نموده و عدد ابیات هر قطعه شعر را نیز درج کرده و عموم اشخاصی را که اشعاری دارند که در دسترس او نیست دعوت نموده که قبل از جمادی الاولی ۱۳۴۲ (دسامبر ۱۹۲۳) نزد او بفرستند تا در تاریخ معین بطبع دیوان نسبة کاملی اقدام نماید . روزنامه کاوه ابیات ذیل را از یکی از قصاید او

(۱) این تواریخ از رساله خان ملک گرفته شده است صفحه ۴ - ۶ (۲) رجوع کنید

که راجع بهجوم قشون روس تزاری است استخراج کرده و انتشار داده است و مفاد آنرا با مضمون قصیده شیخ سعدی که بمناسبت زوال خلافت عباسیان بدست مغل^۱ سروده و اشعار انوری راجع بحمله طوایف غز^۲ و گفتار حافظ نسبت به حرص و طمع تیمور^۳ مقایسه نموده است.

چون بره بیچاره بچوپانش نیبوست	از بیم بصحرادر نه خفت و نه بنشست
خرسی بشکار آمد و بازوش فرواست	شد بره ما طعمه آن خرس زبردست
افسوس بر آن بره نوزاده سرمست	فریاد از آن خرس کهن سال شکمخوار

در نسخه خطی من بهامت ۱۹ صفحه ۴۴ دوازده فقره تألیف او نام برده شده است که از جمله دیوان عربی و دیوان فارسی و مجموعه مقامات و فرهنگ منظوم و سفرنامه ها و چندین کتاب در نجوم و جغرافی و عروض و سایر علوم است.

(۱) جلد دوم تاریخ ادبیات ایران صفحه ۲۹ - ۳۰ (۲) ایضاً صفحه ۹ - ۳۸۴

(۳) اشاره است بشعر معروف حافظ :

دفعان کین لولیان شو پیشترین کار شهر آشوب
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان بشمار
ولی این کنایه بیلی بهم و اردید بندیر است .

فصل هشتم

مذهب شیعه و مقتدایانش

مجتهدین و ملاها

یکی از مهمترین نتایج تجدید و توسعه مذهب شیعه در عهد مذهب شیعه صفویه پیدایش و استقرار مجتهدین و ملاها بود که سیاحان اروپائی غالباً از آنها بطایفه کشیشان تعبیر نموده اند هر چند این معنی درست در حق آنها وارد نیست اما باز استعمالش درباره ملاهای شیعه بیشتر مقرون بصواب است تا در حق علماء سنی زیرا که این زمره اخیر فقط اشخاصی هستند عالم باو امر قرآنی و آگاه از قوانین شرعی و مثل ملاهای شیعه مدعی هیچ قدرت آسمانی و نفوذ خاص روحانی نیستند.

اصول اجتهاد اختلاف عمل بزرگی که فیما بین علماء سنی و شیعه دیده میشود در موضوع اجتهاد است. که عبارت باشد از کشف و ترویج امرانه حقایق جدید منتهی مبتنی بر فهم کلام الله مجید و احادیث و اخبار که با سعی و جهد فوق العاده بآن نائل گردیده باشند جمله اخیر معنی تحت اللفظی کلمه اجتهاد است در عربی کسی که باین مقام نائل شده باشد مجتهدش می نامند. و رتبه اش تقریباً بیابیه بکنفر کاردینال در مذهب کاتولیک مقابل میگردد. اما در میان اهل تسنن این قبیل مقامات وجود ندارد و معتقدند که بعد از وفات مؤسسين چهار گانه مذاهب آنها باب الاجتهاد (بطوریکه فوقاً معنی کردیم) مسدود گردیده است مؤسسين یا ائمه مشارالیه از این قرارند: ابوحنیفه (وفات ۱۵۰/۷۶۷) مالک ابن انس [وفات در حدود ۱۷۹/۷۹۵] الشافعی [وفات ۲۰۴/۸۲۰] و احمد بن محمد بن حنبل [وفات ۲۴۱/۸۵۵] از این قرار باب اجتهاد که بعقیده شیعیان هنوز هم بر روی خلق گشاده است بعقیده اهل سنت متجاوز از هزار سال است که انسداد یافته. و مذهب تشیع اگر چه از جهات دیگر

(۱) باصطلاح علماء شیعه اجتهاد استفراغ و مع است در تحصیل ظن با احکام شرعیه از ادله اربعه (کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل) مترجم

نسبت بسنن محدود و رسوخت تراست اما از جهة اجازه اجتهاد خیلی بیشتر از تسنن قابل انعطاف و مستعد توافق و تطابق است .

بطوریکه در طی این فصل مبرهن خواهد شد قدرت و مقامی
جلب کردن علوم
 که این ملاحا در عهد صفویه احراز کرده بودند جوانانسی را
دینیه مردمان صاحب
 که در خود قریحه ذاتی و استعداد لازمه برای شعر و ادب
قریحه و جاه طلب را
 و سایر علوم میدیدند از آن راه برگردانده و بعلوم دینیه مشغول
 مینمود . تا حدی قلت شعراء و کثرت علماء دینی در زمان صفویه منوط و منتسب باین
 نکته است . مجالسی برای اهل العمام پیدا شد . پادشاهان صفویه که خود را با کمال
 شرف « کلب آستان ائمه اطهار یا خادم مذهب اثنی عشریه » لقب میدادند مدارس
 متعدده بنا گذارده و دائر کرده بودند و هر طالب العلم فقیر و گرسنه که بیکی از مدارس
 مذکوره آمدورفت داشت بلاشک منتظر بود بالاخره مجتهدی بزرگ گشته کلید حیات
 و ممات خلق را در دست گرفته مشمول احتراماتی شود که تقریباً با جلال پادشاهان
 تساوی داشت .

هیچ طبقه از طوایف اجتماعی ایران بقدر ملاحا از دسترس
دست نیافتن بر روحانیون
 خارجیان دور نیست هر کس زبان فارسی خوب بداند خواهد
 توانست نه تنها با طبقه حاکمه و صاحب منصبان دولتی که با عادات و افکار اروپائیان
 انس و الفتشان بیش از سایر طبقات است آمیزش کند بلکه با تاجار و کسبه و صنعتگران
 و ملاک و دهقانان و درویشان و بایبان و بهائیان و متصوفین و غیره نیز خلطه و معاشرت
 بیابد اما قلیلی از اروپائیان توانسته اند که با روحانیون صمیمیت و آمیزش پیدا کنند .
قصص العلماء
 برای فهم زندگی خاص و عزلت گزینی و معاش این طبقه تا
 جائی که اطلاع من میرسد بهتر از کتاب متوسط القدر و
 جدید التالیف موسوم بقصص العلماء نمیتوان بدست آورد . مؤلف این کتاب محمد بن
 سلیمان تنکابنی است که در ۱۲۳۵ / ۲۰ - ۱۸۱۹ تولد یافته و قصص العلماء را در ظرف
 سه ماه و پنجروز پرداخته و در ۱۷ رجب ۱۲۹۰ / ۱۰ سپتامبر ۱۸۷۳ بانجام رسانیده
 است . این تالیف شامل شرح حال ۱۵۳ نفر از علماء شیعه از قرن چهارم تا قرن سیزدهم

(۱) من دو نسخه چاپ سنگی از این کتاب دارم یکی دومین چاپ طهران مورخه صفر
 ۱۳۰۴ (نوامبر ۱۸۸۶) دیگری مورخه ۹/۱۳۰۶ - ۱۸۸۸ چاپ لکنهور (ظاهراً)

(قرن دهم تا نوزدهم مسیحی) است و هیچ ترتیب صحیحی ندارد نه بسنیاق القباءاسامی مرتب گردیده است نه برحسب تقدم زمانی .

مصنف شرح حال خود را در مرتبه چهارم فرار داده و متجاوز از ۲۰ صفحه مخصوص آن ساخته و ۱۶۹ جلد از مؤلفات خود را نام برده غیر از شروح و تحریرات مختلفه دیگر . سابقاً قسمتهائی از این کتاب را که راجع بشیخیه و بایه بود مطالعه کرده بودم و در ایام تعطیل عید پاک سال ۱۹۲۳ یکبار آن کتاب را از اول تا آخر خواندم و از میان مطالب بیهوده و خزعبلات متنوعه مقداری اطلاعات گرانبهاکسب کردم که در کتب رجال دیگر بدست نتوان آورد هر چند آن کتاب بر قصص العلماء مزیت هم داشته باشد راجع باین کتب رجال قبل از اینکه دنباله کلام بجای دیگر کشیده شود مختصراً شرحی نمی نگارم .

علم الرجال [یعنی علم باحوال مقتدایان و قائدین و نقله و روایات اخبار] قسمت مهمی از علم فقه را تشکیل میدهد زیرا که این قسم معلومات برای پی بردن بصحت و سقم روایات لازم است از این قبیل کتب الرجال مقدار کثیری در دست است .

اسپرنگر Sprenger یکی از مهمترین کتب الرجال را که عبارت علم الرجال

باشد از فهرست محمد بن حسن بن علی طوسی ملقب بشیخ

الطایفه [متوفی بسال ۱۰۶۷/۴۶۰] چاپ کرده^۱ و چهار کتاب دیگر را هم دارای همان درجه اهمیت بشمارد . از اینقرار اسماء الرجال تالیف شیخ احمد بن علی النجاشی^۲

[متوفی بسال ۱۰۶۳/۴۵۵] - معالم العلماء تالیف محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (متوفی بسال ۱۱۹۲/۵۷۸) - ایضاح الاشتباه تصنیف حسن بن یوسف بن مطهر الحلی

(تاریخ تواریخ ۱۲۵۰/۶۴۸ تاریخ وفات ۱۳۲۶/۷۲۶) ولؤلؤة البحرین^۳ که دارای جنبه اخصی است و موضوعش احوال علماء بحرین و مصنفش یوسف بن احمد بن ابراهیم البحرینی است

(متوفی بسال ۱۱۸۷ ر ۴-۱۷۷۳) کتاب دیگر که از جهت اختصاص بیک محل نظیر تالیف سابق الذکر است . اهل الامل فی علماء جبل عامل تالیف محمد بن حسن بن علی

الحر العاملی است که در سال ۱۰۳۳/۴ - ۱۶۲۳ تولد یافته و کتاب خود را در ۱۰۹۷ ر ۱۶۸۶ برشته تحریر کشیده است . تمام این کتب عربی است . اما یکی از

(۱) چاپ بیبلو تکا ایندیکا (۲) در بیبلی بسال ۱۳۱۷/۱۹۰۰ - ۱۸۹۹ چاپ سنگی شده در کشف العجب تاریخ وفات مؤلف در سنه ۱۰۱۴/۴۰۵ ثبت شده رجوع کنید بصفحات بعد (۳) چاپ سنگی بیبلی P. n.

قدیمترین کتب رجال بفارسی است و در ۱۵۸۲۹۹۰ تألیف شده و بهیچوجه شایسته نیست که از نظر دور گردد.

مجالس المؤمنین این کتاب موسوم است بمجالس المؤمنین سید نورالله بن - شریف المرعشی شوشتری که بجرم ثبات عقیده در مذهب تشیع

در ۱۰۱۹ ر ۱۱ - ۱۶۱۰ بقتل رسید. این کتاب هم مفصلتر و هم عوام فهم تر از سایر کتب مذکوره است زیرا که در دو اوده مجلس شرح حال عده کثیری از بزرگان شیعه نه تنها فقها بلکه از هر طبقه را ذکر نموده است و نه تنها تابعین مذهب اثنی عشریه را حاوی است بلکه تمام اشخاصی که معتقد بوده اند علی علیه السلام با فاصله بایستی پس از پیغمبر بخلافت میرسید در آن مندرج

روضات الجنات است از کتب جدیدی که در همین موضوع از شصت سال باین طرف تألیف شده علاوه بر قصص العلماء که سبق ذکر یافت سه کتاب

دیگر را باید شمرد. کتاب مفصل روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات بزبان عربی تألیف محمد باقر بن حاجی زین العابدین الموسوی الخونساری که شرح حال خودش در صفحه ۸-۱۲۶ جلد اول در سال ۱۲۸۶ / ۱۸۶۹ مندرج است. شرح حالهایی که در این کتاب به ترتیب الفبائی مرتب گشته شامل علماء مسلمین از هر دوره هست و منحصر باحوال فقها یا پیروان مذهب شیعه نیست. مثلاً حالات عرفای بزرگ مثل بایزید بسطامی و ابراهیم ادهم و شبلی و حسین بن منصور الجلاج و احوال شعرای عرب مثل ذوالرمله فرزدق. ابن الفرید، ابونواس و المعتنبی و ذکر شعرای ایران از قبیل سنائی و فریدالدین عطار و ناصر خسرو و جلال الدین رومی. و فضلا و دانشمندان مثل البیرونی و ثابت بن قره و حنین بن اسحاق و ابوعلی سینا و غیره. علاوه بر اینها ذکر فقهای شیعه تا زمان نسبتاً نزدیکی در آن کتاب منظور است و همین نکته کتاب مزبور را در نظر ما دارای اهمیت خاصی میسازد.

کتاب مهم دیگری که در همان سال تألیف روضات الجنات **نجوم السماء**

تنظیم یافته (۱۲۸۶ / ۷۰ - ۱۸۶۹) اما بفارسی نوشته شده

نجوم السماء است^۴ این کتاب مخصوص احوال علماء و فقهای شیعه است در

(۱) يك نسخه چاپ سنگی بسیار عالی (چهار جلد تقریباً دارای ۷۵۰ صفحه و ۷۶۳

شرح حال) در طهران سال ۱۳۰۶ / ۱۸۸۸ بطبع رسید. (۲) چاپ سنگی لکنهور ۱۳۰۲

۶ - ۱۸۸۵ صفحه ۴۲۴

قرون یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری (۱۵۹۲ - ۱۸۸۲ میلادی) و برترتیب تاریخی مرتب شده است. مؤلف محمد بن صادق بن مهدی نام دارد مثل سایر تألیفات متشابه فقدان فهرست الاعلام یا حتی فهرست مندرجات نقص بزرگی برای این کتاب شده است. ولی رویهمرفته مقدار زیادی اطلاعات مفیده در آن میتوان یافت.

سومین کتابی که مایلم اینجا جداگانه از آن سخن برانم
کشف الحجب
 کشف الحجب والاسرار عن اسماء الکتب والاسفار است در این کتاب ذکر کتب در درجه اول اهمیت واقع شده ولی مقدار زیادی مواد راجع باحوال اشخاص نیز در آن دیده میشود. در تألیف مزبور اسم و موضوع ۳۴۱۴ کتاب شیعیان به ترتیب الفباء و زبان عربی مندرج است مؤلف سید اعجاز حسینی است که در سنه ۱۲۴۰ / ۱۸۲۵ متولد و در ۱۲۸۶ / ۱۸۷۰ متوفی شده است. ناشر و طابع کتاب موسوم بمحمد هدایت حسین اصل نسخه خطی را در کتابخانه گرانهای بانکپور یافت و به تشویق سر-ا. دینسن راس مندرجات کتاب رد برای طبع حاضر ساخت و بنقشه انجمن آسیائی بنگاله^۱ به چاپ آن مبادرت ورزید.

لازم است شرحی هم از یک کتاب عربی که در ذکراحوال شعرای
یک تذکره از
شعراى شیعه
 شیعه موسوم به نسیمه السحر فی هن تشیع و شعر بقلم یوسف بن یحیی الیمنی الصنعانی تحریر یافته در اینجا بنگاریم این نسخه کمیابی است و تا حدیکه اطلاع دارم هنوز طبع نشده و خوشبختانه نصف یک نسخه آن (از حرف ط تا یاء)^۲ بدست آمده است فقط مخصوص ذکر شعرائی است که به عربی شعر سروده اند.

از میان این کتب روضات الجنات عالمانه تر و قابل استفاده تر
مقایسه تألیفات
مذکور
 است اما اشخاصی که فقط با زبان فارسی آشنا هستند مطالب مهمه زیاد و بعضی قسمتهای مشغول کننده و مضحک از مجالس المؤمنین

(۱) در مطبعه بابیت میشن در کلکته چاپ شده تاریخ طبع ۱۳۳۰ / ۱۹۱۲ است و حاوی ۶۰۷ صفحه میباشد. (۲) برای اطلاع از کیفیت نسخ دیگر این کتاب رجوع کنید به فهرست نسخ عربی برلن تألیف آلوارد Ahlwardt جلد ششم صفحه ۳ - ۵۰۲ نمره ۷۴۲۳

و نجوم السماء و قصص العلماء بدست خواهند آورد. کتب قدیمه رجال مثل کتاب الطوسی و النجاشی عموماً خیلی خشک و خشن هستند و برای مراجعه بیشتر مفیدند تا برای مطالعه. چون نظرها بیشتر در اینجا محدود بفقهاء زمان صفویه و بعد آن است بکلامه چند راجع بعلماء قدیم شیعه اکتفا مینمائیم. هر چند طلاب علوم شرقی فرنگستان با اسم و لقب و تاریخ تقریبی حیات علمای مزبور آشنائی دارند.

مؤسسه فقه شیعه
محمد های سه گانه
و کتب اربعه

مهمترین علماء قدیم در اخبار سه محمد نامند^۱ الکلبینی (محمد بن یعقوب متوفی بسال ۳۲۹ / ۹۴۱) - این با بویه (محمد بن علی بن موسی متوفی بسال ۳۸۱ / ۲ - ۹۹۱) و طوسی (محمد بن حسن متوفی بسال ۴۶۰ / ۱۰۶۷) که سابقاً از او اشاره رفت. نخستین مؤلف کافی و دومین مؤلف من لایحضره الفقیه و سومین مؤلف استبصار و تهذیب الاحکام است شیعیان عموماً این کتب را کتب اربعه^۲ می خوانند اسم کتاب من لایحضره الفقیه تقریباً شبیه بساین عبارت متداوله است. هر کسی قاضی خود Every man his own lawyer راجع باین کتب چهار گانه شرح مفصلی در کشف الحجب که سبق ذکر یافت مندرج است.

سه نفر محمد نام
در قرون اخیره

از منته اخیره نیز سه عالم محمد نام بخود دیده است. از این قرار محمد بن حسن بن علی ... البحر العاملی (مؤلف کتاب امل الال که سابقاً ذکر شد) - محمد بن المرتضی که معمولاً او را علامه محسن فیض می نامند تاریخ وفاتش در حدود ۱۰۹۰ / ۱۶۷۹ است و محمد باقر مجلسی (متوفی بسال ۱۱۱۱ / ۱۷۰۰ - ۱۶۹۹)^۳ هر کدام از این سه شخص کتابی بزرگ و مبسوط از خود بیادگار گذارده اند نخستین وسائل دوم وافی و سوم بحار الانوار که رویهمرفته آنها را کتب ثلاثه عهود اخیره باید نامید.

زبان عربی وسیله تحریر
کتب دینی است

تمام این هفت جلد کتابی که اساس فقه و اصول و احادیث و اخبار شیعه بشمار میرود مثل کلیه تألیفات علماء و فقهاء اسلام بسزبان عربی نوشته شده. زیرا که لسان مزبور در اسلام بمنزله لاتینی است در نوشته های عیسویان کاتولیک این کتاب گنجایش ندارد که راجع

(۱) رجوع کنید بقصص الانبیاء صفحه ۲۲۱ چاپ لکنهور راجع بمحمد باقر مجلسی
(۲) بالاصول الاربعه رجوع کنید بنجوم السماء صفحه ۷۵ (۳) صفحات قبل مراجعه نماید.

بکتاب مذکوره بیش از این شرح و بسط بدهیم و لازم است از رسالات فارسی که در موضوعات دینی نوشته و منتشر میشده سخن برانیم زیرا که این قبیل رسالات وسیله معموله فقهاء زمان صفویه برای ترویج عقائد مذهبی خود بوده و کامیابی آنها بیشتر باین قبیل رسالات ارتباط داشته است توصیف نشریات فارسیه کتب شرعیه در ازمنه اخیره

همزبور اگر چه وظیفه خاص ماست لیکن نخواهیم توانست شرحی شایسته از آنها نیز درج کنیم. صاحب روضات الجنات نسبت بکمال الدین حسین اردبیلی معروف بالالهی معاصر شاه اسمعیل اول گوید: نقل انه اول من صنف فی الشرعیات علی مذهب الشیعه بالفارسیه *

پیش از این دیدیم که شاه اسمعیل هنگام فتح تبریز در پیدا کردن معلم و کتاب برای ترویج و تعلیم مسائل و اصول عقاید آن مذهبی که میخواست در سرتاسر مملکت خود مستقر سازد بچه مشکلاتی مصادف گردید. و این نکته هر چند غالباً مورد توجه قرارش نمیدهند اما غریب نیست که بهمین ملاحظه علماء و فضلاء متشیع عرب را بایران دعوت کرده باشند. زیرا که این قبیل دانشمندان فقط در آن نقاط وجود داشتند.

اغلب علماء همزبور یا از بحرین برخاسته اند که در خلیج فارس دعوت علماء شیعه از خارجه بایران است یا از جبل عامل که در شامات است^۱ چنانکه گفتیم راجع بعلمائیکه از هر یک از دو محل مذکور طلوع کرده اند کتابی تصنیف شده است یکی لؤلؤة البحرین و دیگری اهل الاعل بعضی از آنها وقتی بایران آمدند کاملاً از زبان فارسی بیگانه بودند. مثلاً سید نعمت الله الجزایری چون با برادرش وارد شیراز شد از یکی از آشنایان عبارت «مدرسه منصوریه را میخواهم» طوطی وار آموخت و خود و برادرش هر یک قسمتی از این عبارت را بخاطر سپردند و یکی بعد از دیگری بزبان میراندند^۲

(۱) جلد اول صفحه ۱۸۵. (۲) رجوع کنید بکتاب «شامات در زمان تسلط مسلمانان» تألیف ج لیستر نج صفحه ۶ - ۷۵ و ۴۷۰ (۳) قصص العلماء چاپ لکنهور صفحه ۲۲۹ - چاپ طهران صفحه ۳۳۳

«... پس با پای برهنه آن راه را طی کردیم و من بازده ساله بودم و در وقت نماز صبح بشیراز رسیدیم پس بخانه آن شیخ که با ما بود رفتیم و منزلش از مدرسه منصوریه دور بود و ما میخواستیم که در آن مدرسه منزل کنیم زیرا که بعضی از اقارب ما در آنجا بود پس

شرح حال بکثرت
از طالب علوم دینی
در ضمن شرح احوال همین سید نعمت الله الجزائری بنا بر
روایت قصص العلماء ما بنکات دقیقه و غیر مترقبه بر میخوریم
که نمونه زحمات و صدمات وارده بر طلاب آن زمان است
مشاریه در سال ۱۱۰۵ - ۱۶۴۰ متولد شده و شرح مذکور را در سی و نه سالگی
نوشته و گوید: « در این عمر قلیل چقدر از مصائب بمن روی داده است! » شروع این
مصائب از وقتی بود که در سن پنجسالگی موقعیکه با رفقای کوچک خود بازی میکرد
پدرش رسیده و گفته بود: « ای پسرک من با من بیاتا بنزد معلم برویم و خط و کتابت
را تعلیم گرفته تا بدرجه اعلا برسی » .

قدمهای نخستین
در راه تحصیل
با وجود گریه و اعتراض و التجا بردن بمادر سید نعمت الله
مجبور شد بمدرسه برود و محض این که زودتر آزاد شده و
ببازی خود برگردد با کمال دقت و توجه مراقب دروس خود
شد چنانکه در سن پنجسال و نیم قرآن را ختم کرده و چندین قصیده را خوانده بود .
اما این پیشرفت در وضع زندگانی او تغییری نداد و او را ببازیهای کودکانه بازنگردانید
زیرا که او را بیکی از صرفیون اعمی سپردند تا اهلله و تصریف زنجانی را بیاموزد
سید نعمت الله دستکش و راهنمای این معلم کور شد و معلم دیگری نصیبش گردید او را
مجبور میکرد برود علف برای چهار پایانش ببرد و برگ تود برای گرمهای ابریشمی
تهیه نماید سپس مدرس دیگر بدستش آمد و بتحصیل کافیه ابن الحاجب پرداخت این
شخص مردی فاضل و سفید پوش و دارای عمامه عظیم « مثل گنبد کوچکی » بود و از
عده جواب سئوالات شاگرد خود بر نمیآمد و طفل باو گفت: « بعد از اینکه صیغه را
ندانستی پس چرا این بار گران را بر سر گذاشتی؟ » حاضران خندیدند و معلم شرمسار
گشته برخاست و رفت . سید نعمت الله گوید: « این کار مرا بر آن داشت که در طیف
صرف کوشش کنم و من اکنون بنزد خدا استغفار مینمایم از سؤال کردن از آن مرد مؤمن
لیکن حمد میکنم خدا را که این امر قبل از تعلق تکالیف و بلوغ وقوع یافت .

آن شیخ گفت که این راه را بگیری و بگویند که مدرسه منصوریه را میخواهیم و ما فارسی
نیدانستیم پس ما رفتیم و سخن را تقضیع کردیم . پس بلكا کلاه را من ضبط کردم و کلاه دیگر
را آن دیگری ضبط کرد پس هر که را که می دیدیم یکی میگفت مدرسه منصوریه آن دیگری
میگفت که میخواهیم تا به آن مدرسه رسیدیم .

بعد از آنکه تحصیلات خود را نزد چند معلم دیگر ادامه داد
 از پدر رخصت یافت که بحویزه پیش برادر بزرگش برود پس
 در کشتی نشسته از جداول تنگی که دو جانب آن مستور از
 نی بود گذشت سید گوید «از آب هم پشه بسیار بیرون میآمد هر يك مانند زنبوری»
 و جز شیر گاو همیشه هیچ غذایی برای سد جوع نداشت. این غذا نخستین بار بود
 که مرارت سفر و شدت مصائبی را که در راه بکنفر محصل وجود دارد برای او
 محسوس گردانید. شرح جامی و شرح جار بردی بهر شافیه را نزد استادی درس
 خواند این استاد خدمت بسیار از او میگرفت و امر کرده بود که هر يك از شاگردان
 بقضاء حاجت بجانب شط بروند دو سنگ یا دو آجر با خود بیاورند تا شیخ خانه بنا
 گذارد و هر وقت بحویزه معتبیه میرفتند استاد باری بردوش هر يك از شاگردانش میگذاشت
 از قبیل سمك عتیق و اشیاء دیگر. اگر حاشیه میخواستند از او نقل کنند اذن نمیداد
 لیکن بسا بود که کتاب را بدون اطلاع او برده و حواشی را نسخه میکردند سید
 گوید «این احوال او با ما بود و با این حال مراضی بودیم بنهایت رضا که او را خدمت
 نحائیم تا از برکات انفاس شریفه اش مستفیض شویم.»

تحصیل و مستق
 «در اکثر اوقات در مدرسه برای میاحنه ناظر مکتب می نمودیم
 چون بمنزل آن مرد میرفتیم از غذا فارغ شده بودند پس تا شب بی
 غذا میماندیم و رفیق من پوست خر بز و بز زمین ریخته خاک آلوده قناعت میکرد و از من
 احوال خود را مستور میداشت از راه خجالت و حیاء و من هم مانند او میکردم پس روزی
 رفیق را در آن حال دیدم خندیدم گفت چرا خندیدی گفتم مرا هم همین حال است
 گفت پس هر روز با هم این پوست خر بوزه را جمع کنیم و بآب بشوئیم و بخوریم.
 مطالعه را بروشنائی ماه مینمودیم و من متون کتب را حفظ کرده بودم مانند
 الفیه ابن مالک و کافیه و غیره پس در شبهاییکه ماه داشت مطالعه را بنور ماه
 مینمودم و در شبهای بدون ماه متون محفوظه را مکرر میکردم تا فراموش نکنم و
 محض احترام از مزاحمت اهل مجلس که با من صحبت نکنند اظهار میکردم که
 در سرم صداعست و سر را در میان دوزانوی خود میگذاشتم و این متون را قرائت
 می کردم»

از بصره بشیر از پس از چهار روز توقف نزد اهل خود مصمم شد بشیر از برود
 پس با کشتی از راه شط العرب ببصره رفت و بقدری میترسید
 که مبادا پدرش او را طلب کرده و بیازگشت مجبور نماید که غالب اوقات جامعه خود
 را کنده در آب نازل میشد و سکن کشتی را نگاه میداشت تا کسی او را نبیند و کشتی
 هم حرکت کند چون مسافتی دور و مطمئن شدند بکشتی سوار گشت و جامعه پیوشید
 در اثناء طریق جمعی را در کنار شط دیدند شیخی از همراهان از میان شط فریاد
 کرد شما از اهل سنت هستید یا شیعه آن جمع گفتند از اهل سنت پس آن شیخ به
 خلفای ثلاثه لعن فرستاد و دشنام گفت و آن جماعت نیز زبان بفحش گشوده از کنار
 شط بکشتی سنگ پراکندند.

در مدرسه شیراز سید نعمه الله و برادرش هدایت قلیلی در بصره ماندند حاکم بصره
 حسین پاشا بود پدرشان آمد که آنها را بجزائر برگرداند
 ایشان نیز اظهار رغبت کردند اما غفلة بکشتی نشستند و چنان که گفتیم راه شیراز
 پیش گرفتند و در مدرسه منصوریه قرار یافتند. در اینوقت سید نعمه الله بیش از یازده
 سال نداشت. پس بزیارت استادی رفتند که الفیه ابن مالک درس میگفت. چون فارغ
 شد و از احوال آنها اطلاع یافت برخاست و سید را به پشت ستون مسجد برد و گوشش
 را بشدت فشار داد و گفت ایفرزند مبادا که نفس خود را شیخ عرب گردانی و
 ریاست را دوست داری. پس وقت راضایع مکن اگر نه مردی فاضل نخواهی شد
 در مدرسه هم روزگارشان سخت و معاش بومیهشان قلیل و محقر
 رنج سرما و گر سنگی بود برادرش میل کرد بجزائر برگردد و از تنگی معاش خلاص
 شود اما سید نعمه الله عازم شد که بماند و با اجرت کتابت زندگی کند و در وقت
 گرمای تابستان که طلاب بر بالای سطح و بام مدرسه می خوابیدند و می نشستند او
 در حجره بسا بود که برای مطالعه چراغ نداشت و غذا باو نمیرسید در روشنائی ماه
 کتاب میخواند و با گر سنگی مقاومت میکرد و در زمستان از شدت سرما در موقع کتابت
 حواشی خون از انگشت هایش جاری میشد تا سه سال بر این متوال گذشت و با وجود
 ضعف چشمی که عارض او شده بود شروع کرد بتألیف مفتاح الالباب در شرح

تهذیب شیخ بهاء‌الدین محمد^۱ و شرحی بر کافیہ . این هنگام دائرہ تحصیلات خود را از نحو و صرف عربی تجاوز داد و در حوزہ درس معلمین و اساتید بزرگ از اہل احساء و ہمدان و بحرین حاضر شد کہ از جملہ آنها شیخ جعفر البحرینی است .

روزی اتفاق افتاد کہ خبر فوت جماعتی از اقارب و اعمام با آنها **یک معلم سختگیر** رسید و درء-زای ایشان نشستند و بدرس نرفتند استاد از حالشان پرسید باو گفتند کہ از اہل مصیبت میباشند . چون روز دیگر بدرس رفتند راضی نشد با آنها درس بگوید و گفت : « خدایتعالی بر پدر و مادر من لعنت کند اگر شما را درس بگویم چرا دیروز نیامدید » چون سید نعمۃ اللہ حکایت باز گفت استاد جواب داد : « سزاوار آن بود کہ شما بدرس بیایید و بعد از خواندن درس بروید و بعد از اداری خود اشتغال نمائید » تا شاگردان قسم یاد نکردند کہ دیگر درس را قطع نخواهند نمود و ہر مصیبتی ہم اتفاق بیفتد غالب نخواهند شد استاد راضی بدرس گفتن نگشت . اما بعد چنان طرف توجہ این معلم سختگیر شد کہ استاد دختر خود را خواست باو تزویج کند اما سید از قبول این افتخار عنبر خواست و گفت : « اگر خدا بخواهد پس از آنکہ عالم شدم و از تحصیل فراغت یافتم خواہم تزویج کرد » چیزی نگذشت کہ آن شیخ بہند سفر کرد و مدار حیدرآباد ہند بر او شد .

سید نعمۃ اللہ نہ سال در شیراز ماند و اکثر اوقات چنان بسختی **زندگانی یکطرف طلبہ** و تنگدستی گرفتار بود کہ جز آب چیزی برای سد جوع خود **در شیراز** نمی یافت . او را رفیقی بود کہ در کنار شیراز منزل داشت و سید نزد او میخواست برای اینکہ در روشنائی چراغ او مطالعه کند . و در او آخر شب بایستی در سر درس حاضر باشد و محل درس در آخر شهر بود بر میخواست و بہ تنہائی در تاریکی راہ را پیش میگرفت و از میان بازار های تاریک و خالی گذشتہ در نزدیک دکان های بقالی صدای بلند شعر میخواند تا سگها گمان نکنند دزد است و با ہر سگی حیلہ میکرد تا خلاص میشد بالاخرہ قبل از طلوع بمسجد جامع میرسید و در

(۱) رجوع کنید بکشف العجب صفحہ ۱۴۶ نمبر ۸۲۵ مؤلف در ۱۰۳۱-۱۶۲۱ و قات یافت یکی از بزرگترین فقہاء زمان شاه عباس اول بود و عموماً او را در ایران شیخ بہائی میگویند .

درس حضور می یافت. پدر و مادرش اصرارها کردند تا بجز اثر بازگشت وزنی تزویج نمود. اما مرد فاضلی که بدیدنش رفته بود ویرا ملامت کرد که چگونه ازدواج کرد و علم حدیث را تکمیل ننموده است. سید نعمه الله عیال و خانواده را گذاشت و بسا اینکه سه هفته پیش از عروسی او نگذشته بود بمدرسه منصوریه شیراز عودت کرد. یکماه بعد مدرسه منصوریه آتش گرفت و یکسفر از طلاب سوخت و بعضی از کتب هم طعمه حریق شد. هقارن این حال خیر فوت پدرش نیز رسید. این دو بدبختی و سایر پیش آمدها او را مجبور کرد که شیراز را ترک گفته عازم اصفهان شود.

با علامه محمد باقر مجلسی
آشنا میشود

در روزهای اول توقف اصفهان باز چهار همان تنگدستی و فقری بود که سالها با آن انس داشت و عمداً غذاهای شور میخورد تا آب بسیار خورده باشد و اشیاء ثقیله تناول میکرد پس از آن بخت یاری کرد و بمعرفت ملا محمد باقر مجلسی که یکی از بزرگان و متعصبین علماء و شاید مقتدرترین ملاهای شیعه است ناقل گردید. مجلسی در کتابخانه خود پذیرفت و چهار سال از وی نگهداری نمود و علم حدیث تعلیم داد اما انس و علاقه آنها مانع از احترام و ترس نبود سید نعمه الله در انوارالانعمانیه گوید اگر چه کاملاً طرف توجه این عالم بزرگت بودم لیکن هر وقت مرا بکتابخانه خود احضار میکرد تا با او صحبت بدارم یا در تألیف کتاب بسزرگ بخار الانوار با او کومک کنم قبل از دخول در کتابخانه مجبور بودم مدتی در پشت در ایستاده و نفسی تازه کنم تا بتوانم وارد شوم.

در اصفهان رتبه
مدرسی هم یابد

نظر بمساعدت این حامی مقتدر سید نعمه الله مدرس مدرسه گشت که میرزا تقی نام نزدیک حمام شیخ بهائی در اصفهان جدیداً بنا گذارده بود. تقریباً هشت سال در این کار باقی بود پس بعلمت اشتداد ضعف چشم وعدم قدرت کجحالان اصفهان برای معالجه او دوباره مجبور بسفر شد. سامره و کاظمیه و سایر اماکن مشرب که عراقی را زیارت کرده از راه

(۱) چنانکه در صفحات قبل گفتم این ملای مقتدر یکی از جمدهای سه گانه عهد اخیر است و کتاب بزرگی که در احادیث و اخبار شیعه اوشته و بخار الانوار نام دارد هنوز هم در ایران معتبرترین کتابی است که در این باب تحریر یافته

شوشتر باصفهان مراجعت نمود. در سال ۹/۱۰۷۹ - ۱۶۶۸ برادرش فوت شد و ده سال بعد که این شرح حال را از خود می نوشته هنوز از این فقدان متأثر بوده است. بعد از زیارت مشهد بهخویزه مراجعت کرد و عزالت گزید و در موقع تحریر این احوال (۹/۱۰۷۹ - ۱۶۷۸) از بیک زندگانی آرام و ملایمی برخوردار بوده است. از سرگذشت سید نعمت الله بعد از این سال چیزی نیافتیم اما تاریخ وفاتش معلوم است که در سال ۱۷۱۸/۱۱۳۰ بوده یعنی چهار سال قبل از واقعه هائله که سلسله صفویه را منقرض گردانید.

قدر و قیمت این شرح
 احوال شخصی

من بطور خلاصه تمام این شرح حال مفید و شیرین را درج کردم. این قبیل اسناد شخصی در کتب فارسی خیلی کم است این گزارش حالات نیز هر چند اصلا عربی بود و در سابق نیز بآن اشاره کردم اما تلخیص و درج آنرا لازم دانستم زیرا زندگانی طلاب علوم دینی را که با مختصر تغییری بزندگانی محصلین اروپائی در قرون وسطی شبیه است بخوبی واضح و روشن میسازد می بینیم که در ایام طفولیت از بازیها و مشغولیهائی که مخصوص طفلان است پیش از وقت هم نوع گشته و بتحصیل کتب مشکل و خشک و دور و دراز عربی و اداز گردید و با موختن صرف و نحوهای عربی که اشکال و ابهامشان دائم التزاید است مجبور شده و بمطالعه شرح ها و شرح بر شرح ها و تفاسیر و حواشی گماشته شده است. می بینیم که با وجود صغر سن از آتش عشق تحصیل مشتعل گردیده و در تکمیل اطلاعات خود در علوم دینی و قوانین اسازمیه میکوشیده با جوع و سرهای زمستان و گرمای تابستان بسر برده و نور بصر را محض مطالعه متون بد خط و پیچیده در نور ارزان ماه صرف کرده و قوای هاضمه را با اغذیه بی ترتیب و نامناسب ضایع ساخته و طعام را پس از گرسنگیهای فوق الطاقه صرف نموده و از زندگانی خانوادگی و روابط خویشاوندی گسسته در اقیانوسی از ظاهرسازی و تعصب افتاده است می بینیم که او خود نیز حواشی و شروحیکه بجای ابضاح مطالب متن بر اشکال و ابهام آن میافزایند بر عده حواشی کتب اضافه نموده و بالاخره می بینیم که بر حسب اتفاق طرف توجه یکی از ملاهای مقتدر شده و مدرس یا متولی یا مجتهد محلی گردیده است.

هر چند طریقه طالب علمی سخت و مشکل بود و بندرت کسی را بسر منزل مقصود میرسانید ولی اگر اقبال مساعدت میکرد پاداش بزرگ در مقابل داشت.